



## پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و سی و چهارم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۸ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۱

هر که را با اختری پیوستگی است

مر ورا با اختر خود هم‌تگی است

\*هم‌تگی: شرکت در دویدن، همگامی، مجازاً مناسبت

هر انسانی که با یک اختر یا ستاره پیوستگی داشته باشد و به آن وصل شود خاصیت آن ستاره در او ظاهر می‌گردد و او از خاصیت ستاره‌اش تأثیر می‌پذیرد. [منظور مولانا از ستاره در این بیت، دو ستاره زهره و مریخ هستند. زهره نماد فضای گشوده‌شده بوده و به خداوند وصل است، اما مریخ نماد خصومت، مقاومت و ستیزه بوده و نشان من‌ذهنی است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۲

طالعش گر زهره باشد در طرب

میل کلی دارد و عشق و طلب

اگر طالع انسان ستاره زهره باشد که نماد خدای شادی است، هر لحظه میل به خاصیت کلی خداوند و عشق و یکی شدن با او خواهد داشت و مدام در طلب زندگی است پس فضاگشایی می‌کند و در شادی و طرب با زندگی هماهنگ می‌شود.

[زهره به‌طور معمول نماد خداوند، عشق، زندگی و هر چیزی است که زیبا و شاد است و هرچه ما فضا را بیشتر باز می‌کنیم

بیشتر به این ستاره میل می‌کنیم و زندگی مان بهتر می‌شود.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۳

ور بُودِ مریخیِ خون‌ریزِ خو

جنگ و بهتان و خصومت جوید او

هرچه که بد و مضر و مخرب باشد، نمادش مریخ است. اگر طالع انسان مریخ باشد خوی خون‌ریز داشته و به خرابکاری، خصومت، کشتن انسان‌ها و تلف کردن زندگی میل پیدا می‌کند. [ما انسان‌ها که از جنس خدا یا جنس سنگولیان هستیم باید با آهنگی که خداوند در این لحظه می‌زند شادی کنیم. اما مریخ نمی‌تواند این شادی را تحمل کند، در نتیجه فوراً با خنجر و شمشیر به ما آسیب زده و عیش ما را مُنَعَص می‌کند.

باید ببینیم آیا طالع‌مان زهره است یا مریخ؟ اگر دنبال عناد و ستیزه هستیم و اتفاق این لحظه را که ذهن نشان می‌دهد مهم می‌دانیم از جنس مریخ هستیم و هشیاری جسمی داریم. پس بی‌جهت نیست که زندگی‌مان خراب شده‌است. زیرا مریخ مسئله‌ساز است و سبب تهمت، میل به جنگ و ستیزه و خصومت می‌شود و زندگی را تبدیل به مانع و دشمن می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۴

اختران‌اند از وِرایِ اختران

که احتراق و نحس نبود اندر آن

در این جهان ستارگانی وجود دارند که ماورای ستاره مریخ و ستارگان طبیعی که آن‌ها را می‌بینیم هستند. آن‌ها نحس نیستند، نمی‌سوزند و از بین نمی‌روند. [منظور از ستارگان ماورا در این بیت، انسان‌هایی مانند مولانا و همچنین کسانی

هستند که با فضاگشایی روی خود کار می‌کنند تا به زندگی زنده شوند. باید بدانیم به همان درجه که به زندگی زنده شویم مرکزمان عدم شده و دیگر از جنس جسم نخواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۵

سایران در آسمان‌های دگر

غیر این هفت آسمان مُشْتَهَر

\*سایر: گردنده، سیرکننده

\*مُشْتَهَر: نامور، مشهور

این ستارگان معنوی که ماورای دیگر ستارگان وجود دارند و دائماً می‌درخشند، «سایر» بوده و مدام در سیر و گردش در آسمان‌ها و افلاکی هستند که غیر از این هفت آسمان مشهور هستند و با آسمانی که آن را می‌بینیم و آسمان ذهن بسیار فرق دارند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۶

راسخان، در تابِ انوارِ خدا

نَیْ به هم پیوسته، نَیْ از هم جُدا

این ستارگان معنوی در تاباندن انوار الهی پابرجا و ثابت‌قدم هستند و پیوستگی یا جدایی از نوعی که مربوط به دید ذهنی است در آن‌ها وجود ندارد.



[انسان‌های زنده‌شده به زندگی مانند مولانا، حافظ و فردوسی راسخ، محکم و استوارند و در تابش نور خدا ریشه‌دار و پابرجا هستند. آن‌ها جدایی و پیوستگی دیدِ ذهنی را ندارند بلکه اتصال و انفصالشان از طریق زندگی تعریف می‌شود. هم جدا وجود دارند و هم با خدا پیوسته و یکی هستند. آن‌ها با مواظبت و خداترسی هنگامِ اکرام شاه، توانسته‌اند به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده شوند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۷

هر که باشد طالع او زان نُجوم

نَفْسِ او کُفَّار سوزد در رُجوم

\*رُجوم: جمع رَجِم، به معنی سنگسار کردن

هر کس به چنان کمال روحی برسد که طالعش ستارگان و بزرگانی چون مولانا باشد یعنی به آموزش‌های آنان دل دهد، متعهدانه روی خود کار کرده و فضاگشایی کند، در این صورت آتش عشق فضای گشوده‌شده، همانیدگی‌های مرکزش را سنگسار کرده و می‌سوزاند.

[هنگامی که انسان فضا را می‌گشاید، نه تنها همانیدگی مرکز شخص او سوزانده می‌شود، بلکه از طریق ارتعاش، مرکز قرین‌های خود را نیز به زندگی مرتعش کرده و باعث بیداری‌شان از خواب ذهن می‌شود. همچنین خواندن اشعار بزرگانی چون مولانا باعث می‌شود در آتش‌باران شناسایی همانیدگی‌ها کفر من‌ذهنی که همواره حقیقت وجودی انسان را می‌پوشاند بسوزد.]



قرآن کریم، سوره ملک (۶۷)، آیه ۵

«وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ»

«ما آسمان فرودین را به چراغ‌هایی بیاراستیم و آن چراغ‌ها را وسیله راندن شیاطین گردانیدیم و برایشان شکنجه آتش سوزان آماده کرده‌ایم.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۸

خشمِ مریخی نباشد خشمِ او

مُنْقَلَبُ رُو، غالب و مغلوب خُو

\*مُنْقَلَبُ رُو: کسی که در راه رفتن یکسان قدم بردارد.

خشم چنین انسان کمال یافته‌ای که همانیدگی‌ها را از مرکزش «لا» کرده و هر لحظه مرکزش را عدم می‌کند، مانند خشم انسان من‌ذهنی براساس برآورده نشدن حاجات دنیایی نیست و به‌طور کلی زندگی کردنش برعکس انسان من‌ذهنی است و هرگز براساس هیجانات مخرب ذهنی واکنش نشان نمی‌دهد. چنین شخصی درحالی که به صورت حضور ناظر بر ذهن خود تسلط داشته و بر آن غالب است، در پیشگاه خداوند مغلوب می‌باشد، یعنی همواره تسلیم است، فقط حرف زندگی، خدا، را پیش می‌گیرد و براساس خرد فضای گشوده‌شده فکر و عمل می‌کند.

[از نظر من‌های ذهنی انسانی که فضاگشایی می‌کند مغلوب و شکست‌خورده به حساب می‌آید، اما او غالب است چراکه همواره و متعهدانه ناظر ذهن خویش می‌شود، درد هشیارانه می‌کشد و با رعایت «انصتوا» و صبر و شکر، اسیر خواهش‌های ذهن نمی‌شود یعنی خشم او بر من‌ذهنی خودش است تا تحت اداره ذهن درنیاید و این‌گونه خشم در او به‌صورت یک هیجانی نیرومند عمل می‌کند تا به‌صورت حضور ناظر ذهن را تحت فرمان خود درآورد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۹

نورِ غالب، ایمن از نقص و عَسَق

در میانِ اِصْبَعِینِ نورِ حق

\*عَسَق: تاریکی غلیظ

\*اِصْبَعِین: دو انگشت دست، مراد صفت جلال و جمال الهی است.

نور فضای گشوده شده که بر نور ذهن غالب و چیره است، نه به نقص و کاستی دچار می شود و نه به تاریکی می گراید و مانند قلمی در میان انگشتان خداوند، در عین حال که بر من ذهنی مسلط است، تحت تصرف و اداره خداوند است.

[فکر و عمل انسان زنده به خدا خالی از اشکال است و انرژی همانندگی در او دیده نمی شود، در نتیجه هیچ چیز را غلط نمی بیند و غلط عمل نمی کند، زیرا تحت فرمان و اداره خداوند است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۰

حق، فِشاند آن نور را بر جانها

مُقْبَلان برداشته دامانها

\*مُقْبَل: نیکبخت

این لحظه خداوند آن نور را به طور یکسان بر تمام جانها می افشاند و هیچ کس را محروم نمی کند. اما فقط عده ای که مقبل و خوشبخت هستند، دامن خود را با فضاگشایی باز کرده، آن نور را دریافت می دارند.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۱

و آن نثارِ نور را او یافته

روی، از غیرِ خدا برتافته

مردان خدا، انسان‌های فضاگشا، از همانیدگی‌ها و هر آن چه ذهن نشان می‌دهد روی برمی‌گردانند، چراکه نور و هشیاری اصلی را از مرکز عدم و فضای گشوده‌شده دریافت می‌دارند. [درواقع هرکس به اندازه فضای گشوده‌شده مرکزش آن نور را دریافت می‌کند و هرچه فضا بیشتر باز شود، دریافت انسان از این نور نیز بیشتر می‌شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۲

هرکه را دامانِ عشقی نا بده

ز آن نثارِ نور، بی‌بهره شده

هرکس قضاوت و مقاومت کرده، به آن چه ذهن نشان می‌دهد توجه می‌کند و در نتیجه فضا را نمی‌گشاید، از نور و لطف خداوند که در فضای گشوده‌شده عطا می‌شود بی‌نصیب و بی‌بهره می‌ماند.

حدیث

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ خَلْقَهُ فِي ظُلْمَةٍ فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ. فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى وَ مَنْ أَخْطَاهُ ضَلَّ.»

«همانا خداوند بلند مرتبه، آفریدگان را در تاریکی بیافرید. پس روشنی خود را بر آنان بتابانید. هر که را آن نور، برخورد

به راه راست آید، و هر که را آن نور برخورد به گمراهی رود.»





مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۳

جزوها را روی‌ها سوی گل است

بلبلان را عشق‌بازی با گل است

همه جزوها به سوی گل حرکت می‌کنند. پس ما انسان‌ها نیز که امتداد خداوند و جزوی از او هستیم باید با فضاگشایی و اهمیت ندادن به آنچه ذهن نشان می‌دهد به سوی خداوند در حرکت باشیم و همان‌طور که بلبلان با گل عشق‌بازی می‌کنند، ما هم در این فضای گشوده‌شده با گل زندگی، خداوند عشق‌بازی کنیم.

[اگر انسان جنس خود را تشخیص دهد که امتداد خداوند و هشیاری بی‌فرم است و باید با فضاگشایی دوباره به همان جنس اصلی خود تبدیل شود، در این صورت هیچ‌گاه فضا را نمی‌بندد، اتفاق را به مرکزش راه نمی‌دهد و قربانی آن نمی‌شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۴

گاو را رنگ از برون و، مرد را

از درون جو رنگِ سُرخ و زرد را

میزان سلامتی یا بیماری یک گاو از شکل و رنگ و علائم ظاهری آن قابل تشخیص است. اما رنگ حقیقی انسان را باید از درونش بشناسی. به بیانی دیگر، گاو یعنی من‌ذهنی سلامتی، شادی و برکت‌های زندگی را در همانیدگی‌ها جست‌وجو می‌کند و زندگی‌اش را از عوامل بیرونی می‌گیرد، در حالی که انسان حقیقی زندگی را از درون جست‌وجو می‌کند.

[بسته به ارتعاش مرکز انسان که فضاگشایی می‌کند یا در برابر اتفاقات مقاومت کرده و فضا را می‌بندد، امور بیرونش نیز متفاوت بوده و در واقع انعکاس درون اوست.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۵

رنگ‌های نیک از خُمِ صفاست

رنگ زشتان، از سیاهابه جفاست

\*سیاهابه: آب آمیخته با لجن.

\*جفا: به معنی آزرده و ستم کردن، مراد از آن در این جا عدم تعهد با وفا به هشیاری الست است.

رنگ‌های نیک و خوب از خُم مرکز انسان فضاگشا به بیرون می‌تراود و ساختارهای نیک می‌آفریند، چراکه چنین انسانی به آن چه ذهن نشان می‌دهد اهمیت نداده و تمام توجه خود را معطوف گشودن فضا که جنس اصلی اوست می‌کند، هشیاری بی‌فرم را از همانیدگی‌ها بیرون می‌کشد و در نتیجه به هشیاری خالص دست می‌یابد، اما رنگ زشتان و انسان‌هایی که من‌ذهنی و هشیاری جسمی دارند، فضا را می‌بندند و همواره قضاوت و مقاومت می‌کنند، از آب تیره و سیاه مرکزشان نشأت گرفته و در بیرون جز غم و درد و رنج چیز دیگری نمی‌آفرینند.

[به عبارتی دیگر اعمال نیک از مرکز عدم، و اعمال زشت از مرکز همانیده ناشی می‌شود و مهم‌ترین کار گشودن فضا و اهمیت ندادن به آن چیزی است که ذهن در این لحظه نشان می‌دهد. پس هیچ فرقی نمی‌کند که دیگران چگونه ما را قضاوت می‌کنند و در بیرون چه اتفاقی می‌افتد، مهم فضاگشایی است و تنها در این صورت، فکر و عمل انسان خلاق شده و در بیرون ساختارهای نیک می‌آفریند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۶

صَبْغَةُ اللَّهِ، نامِ آن رنگِ لطیف

لَعْنَةُ اللَّهِ، بویِ آن رنگِ کثیف



رنگ لطیف فضای گشوده‌شده و هشیاری بی‌فرم مرکز انسان، همان رنگ خدا یا عشق است و لعنت خدا بوی کثیف هشیاری جسمی و دردهای ناشی از آن است. [به عبارتی دیگر هرکس من ذهنی دارد، ناله و شکایت می‌کند و با هشیاری جسمی هر لحظه الست را انکار می‌کند و می‌گوید من از جنس خداوند نیستم هر لحظه مورد لعنت خداوند است. حال اگر او فضا را باز کند رنگ خدا، رنگ عشق، می‌گیرد.]

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۳۸

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»

«این رنگ خداست و رنگ چه کسی از رنگ خدا بهتر است. ما پرستندگان او هستیم.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۷

آنچه از دریا به دریا می‌رود

از همان جا کآمد، آن جا می‌رود

هر آن چه که از دریا بیاید سرانجام نیز به سوی دریا می‌رود، چراکه هرچیزی به اصل خود بازمی‌گردد. ما نیز از جنس خداوند و امتداد او هستیم، پس باید با فضاگشایی به ذات و اصل خویش که هشیاری حضور است برگردیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۸

از سرِ که، سیل‌های تیزرو

وز تن ما، جان عشق‌آمیز رو



مثلاً همان طور که از سر کوه سیل‌های تند و خروشان با سرعت روان می‌شوند، از کوه ذهنی ما نیز باید هشیاری هرچه سریع‌تر آزاد گردد و به دریای وحدت الهی متصل شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸

دل نگه دارید ای بی‌حاصلان

در حضور حضرت صاحب‌دلان

ای من‌های ذهنی بی‌حاصل و بی‌ثمر که با مقاومت در برابر اتفاقات و بستن فضا حاصلی جز ایجاد درد و غم ندارید، بیاید در حضور انسان‌های زنده به عشقی چون مولانا پاسبان هشیاری خویش شوید، مرکزتان را عدم کنید و از همان‌جایی که بدن با اجسام پرهیزید.

[باید حواسمان باشد وقتی در محضر بزرگانی چون مولانا می‌نشینیم، یعنی با خواندن آثار ایشان روی خودمان کار می‌کنیم، مبادا با دید اشتباه ذهن در صدد قضاوت کردنشان برآییم و از آن‌ها عیب بگیریم. مثلاً نگوییم این قسمت را اشتباه گفته و غلط فهمیده است، بلکه به ایشان اعتماد کرده، با نهایت دقت و تمرکز ابیات را بخوانیم و بدانیم آن عیب‌ها متوجه خود ماست، پس آن‌ها را شناسایی کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۹

پیش اهل تن، ادب بر ظاهرست

که خدا زیشان، نهان را ساترست

\*ساتر: پوشاننده، پنهان‌کننده



نزد انسان‌های من‌ذهنی، رعایت یکسری آداب ظاهری و سطحی که مورد قبول عموم مردم است، ادب به حساب می‌آید، چراکه خداوند درون ایشان را که فضاگشایی نمی‌کنند از چشمشان پنهان کرده و نمی‌توانند آلودگی درونشان را ببینند. [ادب حقیقی این است که انسان مرکز را عدم کرده، در برابر آن چه ذهن نشان می‌دهد فضا را بگشاید. نه این که با سبب‌سازی ذهن و یکسری رفتار، گفتار و باورهای شرطی شده عمل کند و دچار قضاوت و مقاومت شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۰

پیشِ اهلِ دل، ادب بر باطن است

زآنکه دلشان بر سرایر، فاطن است

\*سرایر: رازها، نهانی‌ها، جمع سریره

\*فاطن: دانا و زیرک

در حضور خداوند و انسان‌های زنده به عشقی چون مولانا، رعایت ادب به درون انسان مربوط می‌شود، چراکه آن‌ها بر رازهای نهانی و جنسی که در مرکز انسان وجود دارد آگاه هستند.

[عبادات سطحی و ظاهری را با مرکزی انباشته از همانیدگی‌ها به‌جا آوردن مقبول خداوند نیست، چراکه جنس مرکز انسان بر خداوند و همچنین دیگر بزرگان زنده به زندگی پوشیده نیست.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۱

تو به عکسی پیشِ کورانِ بهرِ جاه

با حضورِ آیی نشینی پایگاه



## \*جاه: مقامِ دنیوی

اما کار تو ای انسان من ذهنی، برعکس است، یعنی نزد من های ذهنی که همواره با هشیاری جسمی مشغول اضافه کردن همانیدگی‌ها هستند، ادب را رعایت می‌کنی و یک تصویر ذهنی عالی از خودت بدان‌ها ارائه می‌دهی، مثلاً برای اظهار تواضع در پایین‌ترین جای مجلس می‌نشینی تا در عوض این کار خود را دیندار نشان داده، مقام دنیایی خود را بالاتر ببری و بر همانیدگی‌های خود بیفزایی.

[نشان دادن تواضع و کوچک کردن خود به‌طور سطحی، در حالی که شخص ناموس و پندار کمال دارد و با مرکز همانیده بر حسب دید ذهن فکر و عمل می‌کند، تواضع و ادب به حساب نمی‌آید و عین بی‌ادبی است.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۲

پیشِ بینایان، کُنِ ترکِ ادب

نارِ شهوت را از آن گشتی حَطَب

## \*حَطَب: هیزم

اما نزد انسان‌های زنده به حضوری چون مولانا و یارانش، خودنمایی کرده ادب را ترک می‌کنی و به همین علت هیزم آتش شهوت شده‌ای و همواره با حرص می‌خواهی فقط بر همانیدگی‌هایت اضافه کنی.]

[باید توجه کرد هرچیزی که به مرکزمان می‌آید و شوق و حرص زیاد کردنش را داریم، زندگی ما را تلف می‌کند و می‌سوزاند.]



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۳

چون نداری فطنت و، نور هدی

بهر گوران، روی را می زن جلا

\*فطنت: زیرکی، باهوشی

وقتی فاقد دانایی، هشیاری و خرد ایزدی هستی، ناگزیر باید رویت را برای همان من‌های ذهنی بیارایی و درحالی که ذهن بی‌ناظر و هیجانات مخرب من‌ذهنی مانند خشم و ترس تو را اداره می‌کند، باید یک تصویر ذهنی عالی از خودت بدان‌ها ارائه دهی تا مورد قبول و پسندشان واقع شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۴

پیش بینایان، حدت در روی مال

ناز می‌کن با چنین گندیده حال

\*حدت: مدفوع، ادرار

وقتی فاقد هشیاری نظر و بینش باطنی باشی، ناگزیر بر روی خود نجاست همانیدگی‌ها را می‌مالی و در حضور انسان‌های زنده به زندگی می‌نشینی و فخر می‌فروشی و درحالی که آغشته به بوی تعفن درد و رنج همانیدگی‌ها هستی، در حضورشان، ناز هم می‌کنی، یعنی با جدی گرفتن فکرهای خود و عمل کردن برحسب عقل ذهنی، اهمیتی به آن‌ها نداده و نسبت بدان‌ها اظهار بی‌نیازی می‌کنی.

[اگر بفهمیم ما به دانش بزرگانی چون مولانا نیازمندیم، در این صورت دیگر ناز نمی‌کنیم، فضا را باز کرده و از اتفاقات ناگوار مصون می‌مانیم. حال باید در خودمان بازبینی کنیم که آیا نسبت به دانش بزرگان و مولانا اظهار بی‌نیازی می‌کنیم؟]



اگر این طور نیست و ناز نمی‌کنیم پس چرا با دقت کامل و کوشش زیاد روی خودمان کار نمی‌کنیم؟ چرا به حرف مولانا گوش نمی‌دهیم و اگر گوش می‌دهیم چرا عمل نمی‌کنیم؟]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۵

ای تواضع برده پیش ابلهان

وی تکبر برده تو پیش شهان

ای کسی که در برابر من‌های ذهنی ابله، فروتنی و تواضع نشان می‌دهی و به آن‌ها احترام می‌گذاری، اما در برابر شاهان عارف مثل مولانا تکبر و خودنمایی از خود نشان می‌دهی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۶

آن تکبر بر خسان خوب است و چُست

هین مرو معکوس، عکسش بند توست

آن تکبر و خودخواهی تو در برابر انسان‌های من‌ذهنی شایسته است. مواظب باش و بپرهیز از این که بخواهی برعکس این کار را انجام داده، در برابر من‌های ذهنی اظهار فروتنی کنی، چراکه در این صورت در زندان ذهن باقی خواهی ماند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۳

گاو زرین بانگ کرد، آخر چه گفت؟

کاحمقان را این همه رغبت شگفت





گاو زرین سامری یا من ذهنی این همه سال براساس همانیدگی و جدایی حرف زد، بالاخره چه گفت و چه حاصلی داشت که انسان‌های احمق به حرف او گوش دادند و این همه رغبت و میل بدان پیدا کردند.

[حال باید از خود پرسید پس از این همه سال که به حرف من ذهنی گوش داده و با عقل جزوی ذهن فکر و عمل کرده‌ایم جز بی‌بهرگی و بی‌حاصلی و درست کردن ناموس و پندار کمال که با داشتن آن‌ها همه چیز به ما برمی‌خورد و می‌رنجیم، چه چیزی عایدمان شده؟ همچنین من ذهنی در سطح جمعی جز تخریب و به‌وجود آوردن جنگ‌های متعدد حاصلی در بر نداشته و تمام این‌ها درحالی‌ست که انسان من ذهنی گرامی‌داشت خداوند را با بستن فضا به‌جای نمی‌آورد و دانش بزرگان را ارج نمی‌نهد.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن خوش‌تر آید از شکر

لیک، کم خایش، که دارد صد خطر

ناز کردن و اظهار دانایی و بی‌نیازی در برابر خداوند و بزرگانی چون مولانا گرچه از شکر هم شیرین‌تر به‌نظر می‌رسد، اما تو در پی چشیدن این شیرینی نباش و اظهار بی‌نیازی نکن، زیرا خطرات بسیاری دارد. [اگر انسان ناز کردن را رها کرده، به حرف‌های من ذهنی گوش ندهد، فضا را باز کند و فقط به حرف‌های بزرگانی مانند مولانا گوش دهد، در این صورت وارد فضای امن الهی می‌شود و حس امنیت برخاسته از این فضا تمام امورش را سامان می‌دهد و آباد می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

ایمن آبادست آن راه نیاز

ترک نازش گیر و با آن ره بساز



راه نیاز، فضاگشایی و روی آوردن به دانش بزرگانی مانند مولانا، راهی توأم با امنیت و آبادانی درون و بیرون است. پس ناز کردن و اظهار بی‌نیازی به خداوند و بزرگان را رها کن و همواره با گشودن فضا در این راه باش و پیش برو.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۱

پیش بینایان خبر گفتن خطاست

کأن دلیل غفلت و نقصان ماست

پیش بینایانی چون مولانا و قرین اصلی، خداوند، با من ذهنی و مرکزی انباشته از همانیدگی‌ها فکر و عمل کردن خطاست، چراکه بینا و دانای اصلی زندگی است و این تندتند حرف زدن، داشتن ناموس و پندار کمال دلیل بر ناآگاهی، غفلت و نقص من ذهنی ماست. [پس باید با عدم کردن مرکز و رعایت «أنصتوا» با عقل و خرد بزرگانی چون مولانا حرکت کنیم و برکات زندگی را دریافت داریم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۸

حاجت خود عرضه کن، حجت مگو

همچو ابلیس لعین سخت‌رو

\*سخت‌رو: بی‌شرم، گستاخ، پررو

[سپس مولانا خطاب به انسان می‌گوید:] فضا را بگشا و حاجت اصلی خود که سوزاندن و ذوب کردن من ذهنی است را به خداوند عرضه کن و مانند ابلیس لعین گستاخ دنبال سبب‌سازی و بهانه‌تراشی نباش.



[ما در نگه داشتن من ذهنی مانند ابلیس ملعون هستیم که هیچ گاه عذر نخواست و زیر بار مسئولیت نرفت و این گونه بی شرمی و گستاخی را درمقابل خداوند از حد برده ایم. و حال چقدر باید بزرگان به ما بگویند من ذهنی خطرناک است و باعث تخریب می شود تا متوجه این امر شده، مرتب با فکرهای منفی حال خود را خراب نکنیم!]

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: پارمیس

منابع: برنامه ۹۵۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com